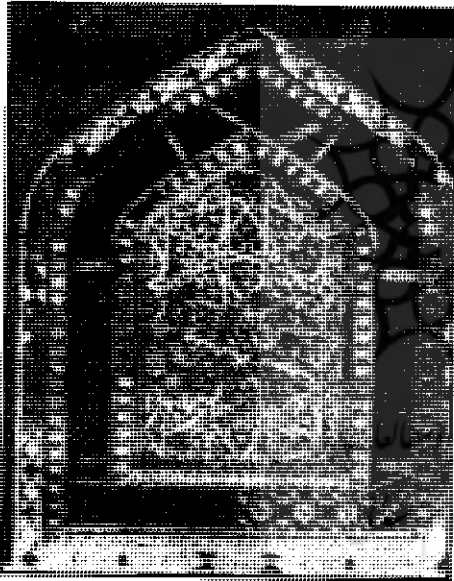


جستاری در باب هنر

مهدی هادوی تهرانی



دین و هنر

دین و هنر دو عامل اساسی در فرهنگ و تمدن بشری هستند. دو عنصری که تأثیراتی ماندنی بر تاریخ و تفکر آدمی گذاشته‌اند. مکتوب حاضر تلاشی در راستای کشف رابطه این دو امر و نحوه تأثیر و تأثر آن دو در یکدیگر است.

دین، هنر و فلسفه هنر

بحث دین و هنر نه در چارچوب مباحث خاص دینی جای می‌گیرد و در زمره معارف دینی محسوب می‌شود و نه در عداد بحث‌های هنری قرار می‌گیرد. این پژوهش در حوزه

فلسفه هنر جای دارد. فلسفه هنر از قبیل فلسفه‌های مضاف است که در مقابل فلسفه مطلق قرار دارد.

فلسفه مطلق، فلسفه مضاف

در فلسفه مطلق یا همان فلسفه بحث از موجودات از آن جهت که وجود دارند، است. به بیان دیگر، فلسفه به کشف حقایق هستی می‌پردازد و آن‌ها را مورد مطالعه و کندوکاو قرار می‌دهد. به این دانش، متافیزیک یا مابعدالطبیعه یا ماوراءالطبیعه نیز می‌گویند.

اگر فلسفه به امر دیگری اضافه شود، فلسفه مضاف حاصل خواهد شد. دامنه فلسفه‌های مضاف دایم در حال گسترش است؛ فلسفه اخلاق، فلسفه ریاضی، فلسفه دین، فلسفه علم، فلسفه فقه،... و این رشته هم‌چنان ادامه دارد. در یک فلسفه مضاف، آنچه فلسفه به آن اضافه‌شده، از بیرون مورد مطالعه قرار می‌گیرد. پایه‌ها و پیش‌فرض‌ها و مبانی آن کاوش می‌شود.

مفاهیم اساسی و تصورات بنیادی در آن تبیین می‌گردد. روابط داخلی بین اجزا یا انواع آن مورد پژوهش قرار می‌گیرد. ارتباط آن با امور خارج از آن مطالعه می‌شود. تاریخ تحول آراد در آن بی‌گیری می‌شود و روش‌های به کار گرفته شده در آن، مورد داوری و ارزیابی قرار می‌گیرد.

فلسفه هنر

با توجه به آنچه پیرامون فلسفه‌های مضاف بیان شد، در فلسفه هنر، مبانی هنر و آنچه هنر بر مبنای آن شکل می‌گیرد و هویت پیدا می‌کند، ضرورت و ماهیت هنر، مفاهیم اساسی در هنر مانند: زیبایی، فرم، نهاد، ارتباط هنرهای مختلف با یکدیگر، رابطه هنر با امور خارج از آن مانند:

فلسفه، دین، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی،... تاریخ تحولات هنری، زمینه و علت این دگرگونی‌ها و سبک‌ها و روش‌های هنری، عوامل پیدایش، گسترش و افول این سبک‌ها مورد مطالعه قرار می‌گیرد. با این وصف، فلسفه هنر گستره گسترده‌ای از مباحث را شامل می‌شود که یکی از آن، رابطه هنر با امور دیگر مانند دین است.

هنر چیست؟

برای بررسی رابطه دین و هنر، ابتدا باید دانست هنر چیست؟ ما چه چیز را هنر می‌نامیم؟ برای پاسخ به این پرسش باید در نگاهی پدیدارشناسانه Phenomenologic به آنچه در خارج، نام هنر بر آن نهاده شده، نظر کرد و سپس از منظری تحلیلی Analytical به یافتن تفسیری

برای هنر پرداخت تا هر چه بیش تر شامل این پدیدار شود. حال اگر به همین شیوه عمل کنیم، خواهیم دید در هنر عواملی چهارگانه دخالت دارند:

۱. هنرمند؛

۲. کار هنری؛

۳. پیام هنر؛

۴. مخاطب.

هنرمند، سازنده کار هنری و خالق آن است. پس میان این دو عامل، نسبت آفرینش وجود دارد. کار هنری همان چیزی است که ما به عنوان مصداق هنر به آن اشاره می‌کنیم؛ یک تابلوی نقاشی، فیلم، یا قطعه‌ای موسیقی یک کار هنری است.

کار هنری بر پیام هنر حکایت دارد و آن را بازنمایی می‌کند. رابطه کار هنری با مخاطب، برانگیختن احساس، عاطفه یا تخیل اوست. همین احساس، عاطفه یا تخیل اگر مقصود هنرمند باشد، پیام هنر است و هنرمند از طریق قراردادی عمومی Convention پیام خود را منتقل می‌سازد. از سوی دیگر هنر، ابعاد مختلفی دارد:

۱. از ساختی زبانی برخوردار است؛

۲. در آن آفرینش و خلاقیت به چشم می‌خورد؛

۳. از زیبایی بهره‌مند است.

پس برای شناخت هنر باید عوامل چهارگانه، روابط بین آن‌ها و ابعاد مختلف هنر را بررسی و مطالعه کرد، ولی قبل از آن باید به سؤال دیگری پرداخت که پاسخ به آن، راه را برای شناخت حقیقت هنر هموارتر می‌کند.

تاریخ پیدایش هنر

اگر با این سؤال برخورد کنیم که هنر در چه زمانی و در کجا پدید آمد و ظهور کرد و در پیشینه هستی آدمی، کندوکاو کنیم، خواهیم دید هنر همزاد انسان است. هیچ زمان و زمینی نمی‌توان یافت که اثری از هنر در آن نباشد. گویا آدمی با هنر آفریده شده، با هنر زیست کرده و با هنر از این جهان به دیار دیگر شتافته است. این همراهی انسان با هنر حکایت از ارتباط جوهری هنر با انسان دارد. اگر هنر امری عارضی برای انسان بود، هرگز چنین تلازمی با آن پیدا نمی‌کرد. می‌بایست چیزی در جوهر و گوهر آدمی باشد که هنر از آن سرچشمه گرفته و ظهور کرده باشد.

پس برای شناخت دقیق هنر، باید انسان را شناخت و در حقیقت او کاوش کرد.

حقیقت انسان

در باب هویت آدمی، مسالک و مکاتب گوناگونی در مباحث انسان‌شناسی Anthropology کهن و معاصر مطرح شده است، ولی بسیاری از آن‌ها در این نکته با هم اتفاق نظر دارند که انسان دارای دو بُعد است: بُعد مادی و بُعد غیر مادی. از اولی به جسم، بدن، تن، و طبیعت یاد می‌شود و دومی را جان، روح، نفس و فطرت می‌نامند. البته جسم، منشأ‌گرایش‌های طبیعی آدمی و جان، سرچشمه تمایلات فطری و خواسته‌های معنوی اوست. در این میان چون روح آدمی در ارتباط با جسم قرار دارد و در عمل به آن نیازمند است - هر چند ذاتش مجزود و غیرمادی و بی‌نیاز از جسم است - تحت تأثیر تمایلات جسمانی و امیال مادی قرار می‌گیرد. در واقع زندگی انسان صحنه کارزار دایمی بین طبیعت و فطرت اوست. کشش‌های طبیعی از یک سو او را به خود می‌خواند و تمایلات فطری از سوی دیگر او را دعوت می‌کند. آدمی با

انتخاب خود در هر لحظه و در هر عمل مسیر طبیعت یا فطرت را برمی‌گزیند و در طی زندگی با انتخاب‌های مکرر خود هویت و شخصیت خویش را رقم می‌زند. اگر فطرت او بر طبیعتش غلبه کند از فرشتگان بالاتر می‌رود و اگر به عکس، طبیعتش بر فطرت غالب شود، از چارپایان و درندگان و شیاطین پست‌تر می‌شود. از این رو صدرالمألهین شیرازی معتقد است: «انسان» نوع اخیر نیست و خود دارای انواعی است که از رهگذر انتخاب آدمی تحقق می‌یابند. این انواع عبارتند از: ملک (فرشته)، بهیمه (چارپا)، سُمیع (درنده) و شیطان. انسانی که فطرت را بر طبیعت خود غالب سازد، «انسانی فرشته» خواهد بود که از فرشتگان برتر و مسجود آن‌ها است و اگر طبیعت بر فطرت غلبه کند، در صورتی که شهوت غالب باشد، «انسانی چارپا» است که از بهایم و چارپایان عادی پست‌تر است: اولنک کالانعام بل هم اضل. اگر غضب در او غالب شود، «انسانی درنده» یا «انسانی گرگ» خواهد شد که از درندگان دیگر، درنده‌خوتر است و اگر مکر و حيله و شیطنت در حیات او غلبه یافته باشد، «انسانی شیطان» خواهد بود که از شیاطین در

شیطنت، پیشی خواهد گرفت.

البته آنچه انسان انتخاب می‌کند، ابتدا صفتی قابل زوال در آدمی پدید می‌آورد که از آن به «حال» یاد می‌شود و اگر تکرار یافت، صفتی راسخ و مستحکم حاصل می‌شود که به آن «ملکه» گویند. ملکات آدمی است که در عالم دیگر تجلی می‌کند و بهشتی، یا دوزخی بودن او را رقم می‌زند.

هنرمند

هنرمند، انسانی است که مانند سایر آدمیان از رهگذر انتخاب، شخصیت خود را رقم می‌زند و در هر لحظه با اختیار و اراده خویش مسیر فطرت یا طبیعت را طی می‌کند. او آفریننده اثر هنری است و در لحظه آفریدن، حال و هوای خودش را در حد توان و مهارت فنی و هنری خود در اثر خویش بروز می‌دهد. اگر فطرت او را به سوی خویش کشیده و سرپنجه هنر او در کف معنویات قرار داشته باشد، اثری آسمانی و هنری متعالی و قدسی پدید می‌آورد و اگر طبیعت در او غلبه کند، گرفتار هوای نفس باشد و دست‌هایش به قدرت حیوانیت حرکت کند، هنری زمینی و غیرمقدس و بلکه پلید شکل می‌گیرد و روی می‌نماید.

اگر هنرمند در هنگام خلق اثر هنری آزادانه عمل کند، خود باشد، نه دیگری، هنرش آیینۀ تمام‌نمای حالت او در آن لحظه خواهد بود. البته در صورتی که از مهارت کافی هنری برخوردار باشد و بتواند احساس و خیال خود را به کمک هنر بیان کند. و اگر خود نباشد و به دیگران توجه داشته باشد و بخواهد خواسته مخاطب یا سفارش دهنده را تأمین کند و این خواسته با تمایل درونی او هماهنگی نداشته باشد، نگاه تیزبین در اثرش نوعی دوگانگی و آمیزش ناهمگون را خواهد یافت که از تأثیر آن اثر می‌کاهد و آن را در مرتبه پایین آثار هنری قرار می‌دهد.

در هنر بازاری مشکل هنرمند نگاه او به خریداران و طالبان و مشتریان است که او را از خویش دور می‌کند و در وانفسای خود و دیگری، او را بهت و حیرتی جانکاه مواجه می‌سازد که توان خلق اثری ارزشمند را از او می‌ستاند. در هنر اصیل، هنرمند با خویشتن خویش به صحنه آفرینش هنری گام می‌نهد و آنچه می‌آفریند یکدست و هماهنگ می‌شود. اگر خود او آسمانی باشد هنرش آسمانی و اگر زمینی باشد هنرش زمینی خواهد شد.

اثر هنری

اثر هنری آفریده هنرمند است و هنرمند، مانند هر خالق دیگری، تاجایی خالق و آفریننده است که با اراده و اختیار خود به آفرینش می‌پردازد. از این رو، اثر هنری آفریده ارادی هنرمند است و آفرینش نمی‌تواند غیرارادی باشد. البته اراده هنرمند ضرورتاً تابع یک محاسبه عقلی و اندیشه منطقی نیست. یعنی چنین نیست که همواره هنرمند قبل از آفریدن یک اثر هنری بیاندیشد و تصمیم بگیرد که چه می‌خواهد بگوید و سپس به خلق اثر بپردازد. بلکه در بسیاری موارد چشمه ذوق و احساس هنرمند آن چنان فوران می‌کند که گویا او تحت تأثیر یک قدرت قاهره به آفرینش می‌پردازد. نقاش، قلم‌مو به دست می‌گیرد، رنگ‌ها را بر بوم رقم می‌زند و فرم‌ها را می‌آفریند، ترکیبات را تولید می‌کند، ولی گویا هیچ تصمیم نمی‌گیرد، اما در واقع او در همان لحظه تمام این اعمال را با اراده و اختیار انجام می‌دهد و در هر آن می‌تواند از آنچه انجام می‌دهد، اجتناب کند یا به کاری دیگر و انتخابی دیگر بپردازد، پس او با اراده عمل می‌کند، هر چند مقدمه اراده او یک محاسبه منطقی نیست،

بلکه غلیان یک احساس یا خیال و یا کشف و شهود است. آثار ماندگار هنری تجلی شیدایی هنرمندانی هستند که تحت تأثیر یک احساس عمیق آن سویی به آفرینش هنری پرداخته‌اند و توانسته‌اند کاری را خلق کنند که سال‌ها و قرن‌ها پس از مرگ آن‌ها نیز بیننده یا شنونده را تحت تأثیر عمیق قرار دهد و همان احساس روحی هنرمند را در هنگام آفرینش اثر در آن‌ها بازآفرینی کند.

پس در هر کار هنری تا آن‌جا که هنرمند به اراده خود به آفرینش می‌پردازد، هنر ظهور می‌کند و هر قدر از نقش عنصر اراده کاسته و بر عامل تصادف و شانس تکیه شود، آفرینش هنری کاهش و هنر تنزل و تقلیل پیدا می‌کند. در ادامه خواهیم گفت: زیبایی نیز رخ بر می‌تابد. ما هیچ‌گاه نقش زیبایی که دست تصادف و در برخورد آب و گِل و باد و آتش رقم‌زند، به‌عنوان یک اثر هنری نمی‌توانیم تلقی کنیم. هنر، آفرینش ارادی هنرمند است. همین هنر است که در این جُستار، ما، جوایب یافتن نحوه ارتباط آن با دین هستیم.

مخاطب

هنر، ظهور هنرمند است و ظهور برای دیگری است. هر چند هنر اصیل در هنگام خود بودن هنرمند روی می‌نماید، ولی هر هنری مخاطبی را می‌طلبد؛ مخاطبی که هنرمند قصد انتقال احساس یا خیال یا به‌طور کلی پیام خود را به او دارد. حال این به مخاطب در مواجهه با هنر با مخاطب زبان عادی متفاوت است. در حالی که مخاطب زبان عادی مفاهیم گوینده را از طریق الفاظ و عبارات او درک می‌کند. مخاطب هنر از طریق نمادهایی که هنرمند به کار می‌گیرد به احساس یا خیال خاصی دچار می‌شود و با تمام وجود تحت تأثیر هنر و زیبایی اثر هنری و خلاقیت هنرمند آن قرار می‌گیرد.

میزان تأثیر اثری هنری بر مخاطب، تابع توانایی فنی هنرمند، شدت احساس و خیال او در هنگام آفرینش، خود بودنش در آن لحظه و بالاخره آشنایی مخاطب با نمادهای آن هنر یا آن سبک هنری است. گستره مخاطبان اثر هنری به لحاظ کلیت و عمق احساس و عاطفه و خیال برانگیخته شده در آن‌ها به لحاظ کیفیت، یکی از معیارهای ارزیابی اثر هنری محسوب می‌شود.

پیام هنر

هنرمند، احساس یا تخیل یا مطلب خاصی را می‌خواهد بیان کند و دست به هنر می‌زند. هنر، ظهور اوست برای دیگران. پس او برای مخاطب پیامی دارد. یعنی احساس یا تخیل یا مطالب خاصی را می‌خواهد بیان کند. برای رسیدن به این هدف او از ابزار هنر استفاده می‌کند؛ نمادهایی را به کار می‌گیرد تا پیام را برساند. میان او و مخاطب در این نمادها باید نوعی توافق باشد. از این رو، ناگزیر است قرارداد یا سنت خاصی را رعایت کند. اگر این قرارداد قومی باشد، او می‌تواند با قوم خود ارتباط برقرار کند و در این رابطه با وضوح و صراحت بیش‌تری پیام خود را برساند. اگر از قرار داد ملی بهره‌گیرد، با ملت خود رابطه برقرار می‌کند و اگر قرارداد او دینی باشد، هم‌کیشان او از هنرش بهره‌می‌برند و اگر از نمادهای انسانی بهره‌گیرد، با تمام آدمیان مرتبط می‌شود. البته وضوح نمادهای انسانی گاهی کم‌تر از نمادهای قومی یا ملی است و در هر حال میزان توانایی هنری هنرمند و قدرت او در به‌کارگیری نمادها و ترکیب و آفرینش نمادهای نویش نقشی اساسی در ایجاد ارتباط با مخاطبان دارد.

هنر و زبان

هنر، ساختی زبانی دارد. در واقع، هنر یک زبان است. زبان از دو بخش عمده تشکیل می‌شود:

۱. نماد؛

۲. پیام.

رابطه بین این دو بخش دلالت و حکایت است. نماد در زبان متعارف همان الفاظ و عباراتی است که آن زبان را تشکیل می‌دهد. و پیام، در چنین زبانی، همان مفاهیمی است که توسط الفاظ و عبارات بر آن دلالت می‌شود. پس مثلاً در زبان فارسی «آب» یک نماد و مایع مزبور پیام آن است. البته خود صدای «آب» نماد است و آنچه به صورت نقش «آب» بر صفحه کاغذ نقشه می‌بندد، به نوبه خود نمادی برای آن نماد است، یعنی نوشتار «آب» نمادی است که پیام آن صدای «آب» (لفظ آب) می‌باشد. این صدا خود نمادی است که بر مفهوم مزبور یا مایع خاص دلالت دارد و در زمان عادی انتقال مفاهیم از طریق نمادهای شنیداری به گونه‌ای صورت می‌گیرد که در اکثر موارد، گوینده و شنونده هیچ توجهی به نمادها ندارد و او تنها با پیام سر و کار دارد.

زبان

هنر نیز مانند هر زبان دیگری نمادهایی دارد و پیام‌هایی. اما نمادها و پیام‌های هنری با نمادها و پیام‌های زبان عادی متفاوت است. نمادهای هنری برخی انتزاعی هستند و گروهی چنین نیستند. سخن شیخ‌الرئیس در منطق اشارات، اشارتی به همین نکته است که می‌گوید: نمادهای انتزاعی مثل نواها و نغمه‌های موسیقی، احساس یا خیال خاصی را بر می‌انگیزند و تأثیری عمومی و گسترده دارند. هر چند، هر چه شخص با سنت و قراردادی که این، از آن برگرفته شده، آشناتر باشد، حظی افزون‌تر از آن خواهد بود. هنگامی که یک موسیقی‌دان قطعه‌ای از موسیقی را با بهره‌گیری از نمادهای موسیقی سنتی ایرانی می‌سازد و در واقع از نمادهای کهن برای انتقال احساس یا خیال خاصی بهره می‌گیرد، او در این قطعه، افزون بر نمادهای کهن، شاید، از نمادهای تازه‌ای نیز که خود آن‌ها را در بستر همان قرارداد و سنت موسیقی ایرانی آفریده است، استفاده کند. هر که با این قطعه برخورد کند، بهره‌ای از آن خواهد برد. ولی حظ یک ایرانی آشنا با موسیقی از شنونده عادی ایرانی افزون‌تر خواهد بود. زیرا

یک ایرانی با پیشینه و زمینه فرهنگی این موسیقی آشنایی بیش تری دارد تا یک غیرایرانی و بدون شک آگاهی از ویژگی‌ها و رموز موسیقی ایرانی در استفاده بیش تر از آن نقش خواهد داشت.

در هنرهایی که نمادها در آن انتزاعی نیست، آشنایی با سنت و قراردادی که نمادها از آن برگرفته شد، نقش بیش تری در بهره گیری از هنر دارد، تا جایی که در هنرهای وابسته به زبان عادی، مانند شعر، این وابستگی به اوج خود می رسد و آموزش نیاز است و بدون آشنایی با زبان نمی توان بهره چندان از آن هنر برد.

تفاوت دیگر زبان هنر با زبان عادی در نحوه تأثیرگذاری آن در مخاطب است. مخاطب زبان عادی، مفهوم را دریافت می کند و اگر مفهوم احساس یا عاطفه خاصی را دربرداشته باشد، آن احساس و عاطفه را نیز تجربه خواهد کرد، ولی مخاطب هنر - در بالاترین سطح - کاملاً با هنرمند به نوعی همدلی و هم‌زبانی می رسد. این امر باعث می شود پیام هنر رسوخی استوار در جان مخاطب داشته باشد و تا اعماق وجود او ریشه دواند و او را تحت تأثیر قرار دهد. این تأثیر شگرف به

هنرمند توان تحوّل در اندیشه و احساس به مخاطب را می دهد. هنرمند می تواند فکر و عاطفه مخاطب را دگرگون کند و ریشه‌ای ترین باورها را در او تغییر دهد. او را از سویی به سوی دیگر کشاند. از او انسانی تازه بسازد. از این رو، هنرمند می تواند معمار تمدن باشد و فرهنگی تازه را در جامعه گسترش دهد.

زبان هنر از یک سو با گستره مخاطبان و از سوی دیگر، با تأثیری عمیق در آن‌ها همراهی اساسی در شکل‌گیری تاریخ و تمدن بشری بوده و هست و پیشرفت ابزارهای نوین و فن‌آوری جدید، توانایی آن را افزوده است. ■

انسانی و مطالعات فرهنگی
مجمع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی